

نگارش ۳

محمد جواد قدوسی . جلسه ۷

ملاقات با مسیح . ۴ خرداد ۱۴۰۰

1. امروز صبح، سینه شما در حال گستردگی است .. گسترشی نه دیدنی، و نه شنیدنی، هم بالا می روید، هم روی زمین همه چیز را در بر میگیرید. "نورانی" که از شرق تا غرب عالم را در بر گرفته است و شرق و غرب از جا کنده شده و نبوده اند! فراخی سینه ی شما و قلب شما و درک و ادراکتان همه جا را می پیماید، بی آنکه لحظه ای صرف کند! و قبل و بعد هم نیست میشوند! یک "آن" همه "آن"! (سکوت)
2. کسی کمک میخواهد! یاری طلب میکند! هیچ درخواستی با زبان مطرح نیست! زبانها همه بسته اند! و از دست و پا و فکر و ذهن کاری بر نمی آید. حقیقت نورانی شما می تواند کاری کند! شما با همه یکی هستید، بین شما و دیگران "دوتایی" نیست.
3. محمد فاتحی مامور شده است با فردی که بتازگی کنار درخت خرمايي در منطقه ای بیابانی پیدا شده است ملاقات داشته باشد. و از این ملاقات گزارشی تهیه کند. کیف کوچکی به محمد داده شده و گفته اند وسایلی را که ممکن است در سفر مورد نیازش باشد در آن بگذارد.
4. محمد در راه است. محمد بخوبی وسایل مورد نیازش را داخل کیف گذاشته است. ابتدا در ذهنش آن وسایل را مرور میکند تا چیزی از قلم نیافتاده باشد. در فرصتی که پیدا میکند مشغول مطالعه گزارشهایی می شود که راجع به آن فرد نوشته شده :
5. او فردی است که گذشته ای ندارد ! آزمایشهای زیادی روی حافظه اش انجام شده که نشان میدهد حافظه او بخوبی کار میکند اما هیچ گذشته ای ندارد. (سکوت) چیزی از قبل به یاد نمی آورد (سکوت) همه چیز برایش تر و تازه و هم اکنون است (سکوت) نه خانواده ای دارد نه کاری نه خانه ای نه ملک و دارایی و نه هیچ چیز دیگر. لباس ساده ای بر تن میکند و بیشتر زیر درخت خرما روی زمین می نشیند. رختخواب او هنگام خستگی زمین است درحالیکه بالشش سنگ است. نان خشک می خورد. چراغش در شب ماه، و پناهگاه او در سرما مکان های آفتاب گیر است و اگر نباشد به سوی شرق و غرب زمین حرکت میکند. میوه و گل او سبزیجاتی است که زمین برای چهارپایان می رویاند. همسری ندارد تا او را تحریک کند. فرزندی ندارد تا او را غمگین یا خوشحال کند. مالی ندارد تا سرگرمش کند. و هیچ توقع و آرزویی ندارد تا بخاطر آن کاری صورت دهد. هنگام حرکت مرکب سواری او دو پایش و خدمتگزار وی دستهایش هستند. شب و روز خود را با نداری سپری می کند، درحالی که می گوید روی زمین از من بی نیازتر کسی نیست.
6. و راه ادامه دارد (سکوت) هنگام غروب آفتاب به نزدیکی درخت خرما می رسد. جایی که از دور می تواند آن فرد را ببیند. پس نزدیک و نزدیک تر میشود. صورت آن فرد در این نور غروب به خوبی دیده نمی شود اما صدای قرآنی شنیده میشود. معلوم نیست چه کسی می خواند، اما به خوبی میشوند. آیات سوره مریم است، روایت تولد مسیح؛ آنجا که بر خود سلام میکند زمانی که متولد شده و زمانی که می میرد و زمانی که زنده برانگیخته میشود .. محمد صبر میکند تا قرآن تمام شود و فقط گوش می سپارد. (سوره مریم (۱۹) آیات ۱۵ تا ۳۵)
7. با خود زمزمه میکند : "چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن می گوید: «موجود شو»، پس بی درنگ موجود می شود. " (سکوت)
8. سلام می کند. آن فرد رو برمیگرداند، او هم محمد فاتحی است! که گوهرگرانهای وجودش درحال تشعشع است. محمد، اوست. و هم او محمد! "کامل، مستغنی و جاویدان. " سلام براو زمانی که متولد شد و زمانی که می میرد و زمانی که به حقیقت اصیل خود باز میگردد.
9. قلم را بدست محمد درونتان بسپارید و اجازه دهید بر روی صفحه کاغذ جاری شود. فقط همین "آن" هست. جز این چیزی نیست که بخواهد بنویسد.